


Rumi's anthropological narrative and its implications for strengthening international solidarity

Mustafa Saburi

PhD. in International Relations, University of Tehran, Tehran, Iran (Corresponding author).


m.sabori@ut.ac.ir

 0000-0000-0000-0000

Yousef Molaei

Assistant Professor of International Relations, University of Tehran, Tehran, Iran.

ymolaei@ut.ac.ir

 0000-0000-0000-0000

Abstract

Dealing with global challenges requires strengthening international solidarity. The two ideas of emphasizing the solidarity rights in human rights literature and the socially constructed identity in the framework of international relations theories are important theoretical efforts to strengthen the concept of international solidarity. The idea of solidarity rights aims to reduce the focus on individualism and encourage all international actors to participate in the implementation of this category of rights, but in comparison with individual rights, it lacks an alternative philosophical basis to justify this category of rights. Furthermore, the idea that identities are socially constructed opens the way to propose alternative narratives of identity in the theories of international relations, but it does not lead to the strengthening of the idea of solidarity. Achieving this goal requires presenting a new narrative of human nature. The question that we intend to answer in this article is how the Rumi's anthropological narrative helps to promote the concept of international solidarity. The argument of this article is that the approach of Rumi's anthropomorphism emphasizes the unity of human souls and the priority of this unity over individuality, identifying a common goal and strengthening the spirit of empathy and responsibility among humans. Therefore, it should be the basis for justifying the rights and common responsibilities of humans, and on the other hand, it should present a new narrative of human nature that expresses the unity and shared identity among humans.

Keywords: Human rights, constructivism, international solidarity, anthropology, Rumi.

E-ISSN: 2588-6541 / Center for Strategic Research / Quarterly of Foreign Relations

Quarterly of Foreign Relations is licensed under a Creative Commons Attribution-NonCommercial 4.0 International License.



 10.22034/FR.2023.386340.1353

انسان‌شناسی مولانا و مدل‌های نظری آن برای ارتقای همبستگی بین‌المللی^۱

مصطفی صبوری

دانش‌آموخته دکتری روابط بین‌الملل، دانشگاه تهران، تهران، ایران (نویسنده مسئول).

m.sabori@ut.ac.ir

ORCID 0000-0000-0000-0000

یوسف مولایی

استادیار روابط بین‌الملل، دانشگاه تهران، تهران، ایران.

ymolaei@ut.ac.ir

ORCID 0000-0000-0000-0000

چکیده

مواجهه با چالش‌های جهانی نیازمند تقویت انگاره همبستگی بین‌المللی است. دو ایده‌شناسایی و تأکید بر حقوق مبتنی بر همبستگی در چهارچوب ادبیات حقوق بشری و برساخته بودن هویت در بستر نظریه‌های روابط بین‌الملل، تلاش‌های نظری راهگشا برای طرح انگاره همبستگی بین‌المللی محسوب می‌شوند. حقوق مبتنی بر همبستگی درصدد تقلیل تمرکز بر فرد و ترغیب همه کنشگران بین‌المللی برای مشارکت در تحقق این دسته از حقوق است، اما در قیاس با حقوق فردی نتوانسته یک مبنای نظری جایگزین برای موجه ساختن این دسته از حقوق ارائه نماید. ایده برساخته بودن هویت نیز گرچه طبیعی انگاشتن هویت در میان کنشگران بین‌المللی را به مسئله بدل ساخته و تحول در هویت و متعاقب آن درک کنشگران از منفعت را ممکن می‌داند، اما برای تقویت انگاره همبستگی کافی نیست و دستیابی به این مهم، نیازمند ارائه روایت جدید از انسان است. پرسشی که در مقاله پیش‌رو قصد داریم به آن پاسخ دهیم این است که رویکرد انسان‌شناسانه مولانا به چه طریق می‌تواند به تقویت انگاره همبستگی بین‌المللی در ساحت نظری کمک کند. ادعای مقاله این است که روایت انسان‌شناسانه مولانا با تأکید بر وحدت ارواح بشری و تقدم این وحدت بر فردیت، شناسایی یک غایت مشترک و تقویت روحیه همدلی و مسئولیت‌پذیری، می‌تواند از یک‌سو مبنای توجیه حقوق و مسئولیت مشترک انسان‌ها قرار گیرد و از دیگر سو روایت جدید از ماهیت انسان که بیانگر انسجام و اشتراک هویتی میان انسان‌ها است، ارائه نماید.

کلیدواژه‌ها: حقوق بشر، سازه‌انگاری، همبستگی بین‌المللی، انسان‌شناسی، مولانا.

شاپای الکترونیک: ۲۵۸۸-۶۵۴۱ / پژوهشکده تحقیقات راهبردی / فصلنامه روابط خارجی



doi 10.22034/FR.2023.386340.1353

۱. این یک مقاله دسترسی آزاد تحت مجوز:

CC BY-NC-ND (<http://creativecommons.org/licenses/by-nc-nd/4.0>) است.

تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۰۲/۰۶؛ تاریخ بازبینی: ۱۴۰۲/۰۴/۳۰ تاریخ پذیرش: .../.../...

مقدمه و بیان مسئله

جامعه بشری با بحران‌ها و تهدیدهای جهانی روبه‌رو است. کثرت و وسعت این تهدیدها به حدی هستند که پاسخ‌های منفرد و ملی تاب‌توان حل‌وفصل آنها را ندارند. در واقع، بحران‌های جهانی، راه‌حل‌های جهانی را می‌طلبند که در نتیجه همبستگی جامعه بشری و مشارکت همگانی همه کنشگران بین‌المللی امکان‌پذیر می‌شود. تلاش‌هایی در جهت دستیابی و تقویت انگاره همبستگی بین‌المللی چه در ساحت نظری و چه در عرصه عملی صورت گرفته است. طرح ایده برساخته بودن هویت در بستر نظریه‌های روابط بین‌المللی به‌ویژه نظریه سازه‌انگاری و شناسایی و تأکید بر حقوق مبتنی بر همبستگی در چهارچوب ادبیات حقوق بشری از جمله تلاش‌های راهگشا برای طرح و تقویت انگاره همبستگی بین‌المللی در ساحت نظری محسوب می‌شوند.

تأکید بر برساخته بودن هویت از یک‌سو، خوائش خصمانه، رقابت‌جویانه و فردگرا از ماهیت انسان در رویکردهای جاری، روابط بین‌الملل را با چالش روبه‌رو می‌سازد و از دیگرسو، تلاش رویکردهای جریان اصلی روابط بین‌الملل برای نادیده‌انگاری هویت کارگزاران در نظریه‌پردازی را رد می‌کند. نواقص گرایان و نولیبرال‌ها، علی‌رغم اختلاف‌های درونی موضع تا حدودی مشترک در قبال هویت کنشگران اتخاذ نموده‌اند. آنها دولت‌ها را بازیگران اصلی صحنه بین‌المللی می‌دانند که عقلانی عمل می‌کنند و رفتارشان نه متأثر از عوامل درونی بلکه واکنشی به محدودیت‌ها و عوامل بیرونی است. هویت بازیگران امری ثابت است و تحول‌اندیشی/تحول‌خواهی از رهگذر بازاندیشی در هویت ممکن نیست (Hasenclever & Colleagues, 1997, p. 25). سازه‌انگاران اما با نقد طبیعی انگاشتن هویت، بر اجتماعی و برساخته بودن هویت تأکید دارند. آنها بر این باورند که ترجیح‌ها و علایق بازیگران با هویتشان گره خورده است و تغییر در هویت عملاً تغییر در منافع و ترجیح‌ها را نیز در پی خواهد داشت (ونت، ۱۳۸۴، ص. ۴۷). در مجموع، اگرچه این تلاش نظری روایت خصمانه/رقابت‌جویانه و فردگرایانه از هویت بازیگران را به مسئله بدل ساخته و امکان طرح روایت‌های جدید از هویت در نظریه‌پردازی روابط بین‌الملل را افزایش داده است، اما به نظر می‌رسد که ارتقای همبستگی بین‌المللی نیازمند ارائه روایتی جدید

از انسان است که بر اشتراک هویتی و یگانگی انسان‌ها به‌جای فردیت تأکید نماید. حقوق مبتنی بر همبستگی نیز در طرح و تقویت انگاره همبستگی بین‌المللی در چهارچوب ادبیات حقوق بشری موثر بوده است. در جریان اصلی ادبیات حقوق بشری، شکل فردی بیان حق تسلط دارد. در شکل فردی بیان حق که پیوند دیرینه‌ای با سنت نظری لیبرالیسم دارد، فرد به‌مثابه دارنده حق و دولت به‌عنوان یک مکلف بی‌طرف برای برآورده ساختن حق مطرح می‌شود. در ساحت فلسفی نیز، عموماً تلاش شده حق‌های بشری با رجوع به ماهیت انسان و تکیه بر مشخصه‌های بشری به‌ویژه خودمختاری انسان موجه شود. در این رویکرد، بر فرد بشری به‌عنوان موجودی اصیل، مقدم و اولاء بر اجتماع، فرهنگ و روابط و تعامل‌های بشری تأکید می‌شود و پاسداری از منفعت فرد در کانون توجه قرار می‌گیرد (Kekes, 1997, p. 17). به نظر می‌رسد، اگر این شکل از بین حق را مبنا قرار دهیم حقوق بشر و انگاره همبستگی، همسویی چندانی با یکدیگر ندارد، اما طرح ایده حقوق مبتنی بر همبستگی تا حدودی این شکاف را بازسازی کرده است. حقوق مبتنی بر همبستگی در پی این است که تمرکز بر فرد را کاهش دهد و به فراخور موضوع حق، بر هویت‌های جمعی به‌عنوان دارنده حق تأکید شود. در بُعد تکلیف نیز تلاش بر این است که فراتر از دولت از ظرفیت سایر کنشگران بین‌المللی نیز بهره برده شود. به نظر می‌رسد، یکی از چالش‌های این شکل از بیان حق در ساحت فلسفی، فقدان یک مبنای نظری جایگزین برای موجه ساختن این دسته از حقوق است. به این معنا که اگر خودمختاری انسان مبنای موجه ساختن حقوق فردی است، به نظر می‌رسد موجه ساختن حقوق مبتنی بر همبستگی نیز نیازمند ارائه یک روایت جدید از انسان است که به‌جای فرد بر تقدم وحدت و یگانگی هویت ابناء بشر تأکید نماید.

پرسشی که در این مقاله قصد داریم به آن پاسخ دهیم این است که رویکرد انسان‌شناسانه مولانا چگونه می‌تواند در ادامه دو تلاش نظری بازاندیشی در مفهوم هویت بازیگران و حقوق مبتنی بر همبستگی، به ارتقای انگاره همبستگی کمک نماید. ادعای مقاله این است که مولانا با تأکید بر وحدت ارواح بشری و تقدم این وحدت بر فردیت، شناسایی یک غایت مشترک و تقویت روحیه همدلی و مسئولیت‌پذیری می‌تواند از یک‌سو مبنای توجیه حقوق و مسئولیت مشترک انسان‌ها و توجیه‌گر حقوق مبتنی بر همبستگی باشد و از دیگر سو به‌عنوان یک روایت جدید از انسان که بر اشتراک هویتی بازیگران تأکید دارد، مورد توجه قرار گیرد.

در ادامه، نخست به دو تلاش نظری بازاندیشی در هویت و حقوق مبتنی بر

همبستگی در بستر نظریه‌های روابط بین‌الملل و ادبیات حقوق بشری اشاره می‌کنیم و سپس به تشریح سنت اندیشگی مولانا و ظرفیت‌های آن برای ارتقای انگاره همبستگی بین‌المللی می‌پردازیم.

۱. تلاش‌های نظری برای تقویت انگاره همبستگی بین‌المللی

ایده برساخته بودن هویت در چهارچوب نظریه‌های روابط بین‌المللی و تأکید بر حقوق مبتنی بر همبستگی در ادبیات حقوق بشر را می‌توان دو تلاش نظری راهگشا اما ناکافی برای طرح انگاره همبستگی بین‌المللی تفسیر نمود که در ادامه به آن اشاره می‌شود.

۱-۱. تأکید بر برساخته بودن هویت بازیگران

در چهارچوب نظریه‌های جاری روابط بین‌الملل تفسیری بدبینانه، رقابت‌جو و فردگرا از ماهیت انسان مبنای نظریه‌پردازی قرار گرفته است. برداشت واقع‌گرایان کلاسیک از ماهیت انسان عمدتاً تحت تأثیر اندیشه فلاسفه سیاسی چون ماکیاولی و هابز قرار دارد. ماکیاول، سرشت انسان را شرور می‌دانست و معتقد بود، انسان‌ها هر زمان که فرصتی فراهم آید از تمایل‌های بد پیروی می‌کنند و طبیعت شرور خود را به نمایش می‌گذارند؛ لذا هرگونه ترتیبات سیاسی و قانونی باید با توجه به طبع بدطینت بشر پایه‌گذاری شوند (ماکیاولی، ۱۳۷۷، ص. ۴۶). هابز نیز بر این باور بود که تمایل انسان به قدرت پایان‌ناپذیر است و تنها با مرگ انسان خاتمه می‌یابد؛ زیرا انسان بدون قدرت بیشتر نمی‌تواند قدرت فعلی خود را که لازمه بهزیستی است تضمین نماید (هابز، ۱۳۸۴، ص. ۱۵۹). ظهور و بروز تفسیر مکیاولیستی و هابزی از ماهیت انسان و تعمیم آن به دولت در رویکرد واقع‌گرایی کلاسیک، سبب شد برداشتی خصمانه از هویت دولت‌ها تثبیت گردد و دولت‌ها به‌مثابه بازیگران اصلی صحنه بین‌المللی در یک رابطه تعاملی، یکدیگر را ذاتاً دشمن شناسایی کنند (مورگنتا، ۱۳۷۴، ص. ۱۶۹). این برداشت عملاً طرح انگاره همبستگی و انسجام در صحنه بین‌المللی را با بن‌بست روبه‌رو ساخت. در رویکرد لیبرالیستی نیز گرچه تا حدود زیادی از شدت و حدت هویت خصمانه کاسته می‌شود، اما ابتدای این نظریه بر تفسیری فردگرایانه و رقابت‌جو از انسان و تعمیم آن به روابط دولت‌ها همچنان قرابت چندانی با انگاره همبستگی ندارد؛ برای نمونه در سنت لاک، انسان‌ها به‌عنوان موجودهایی طبیعتاً آزاد، برابر و مستقل در وضع طبیعی تفسیر شده‌اند که بر پایه

محاسبات مبتنی بر هزینه و فایده و به منظور صیانت بهتر از حقوق طبیعی خود به وضع اجتماعی گام نهاده‌اند (Waldron, 1987, p. 13). استفاده از این برداشت برای تفسیر تعامل‌های دولت‌ها، تثبیت هویت رقابت‌جو و منفعت‌گرا از دولت را در پی دارد. دیدگاهی که با تأکید انگاره همبستگی بر دگردوستی و گذر از منفعت فردی برای دستیابی به خیر جمعی تطابق ندارد. بهره‌گیری نظریه صلح مردم‌سالارانه از دوگانه انسان آزاد و منقاد در اندیشه کانتی که به تثبیت دوگانه جوامع مردم‌سالار در مقابل جوامع غیرمردم‌سالار و برتری‌بخشی یکی بر دیگری در صحنه بین‌المللی منتج می‌شود نیز نمونه دیگری از متفاوت بودن رویکردهای لیبرالیستی با انگاره همبستگی است (مجیدی و عظیمی اعتمادی، ۱۳۹۳، ص. ۲۱۹).

نواقعی‌گرایی با تقلیل‌گرا دانستن رویکرد مبتنی بر ماهیت انسان و تأکید بر ساختار نظام بین‌الملل به‌عنوان عامل تعیین‌کننده در رفتار بازیگران عملاً توجه چندانی به هویت بازیگران ندارد. در این رویکرد، بر مفروض‌هایی چون ساختار آنارشیک نظام بین‌الملل، شناسایی دولت‌ها به‌مثابه تنها بازیگران صحنه بین‌الملل و عقلانی عمل نمودن دولت‌ها تأکید می‌شود (Hasenclever & colleagues, 1997, p. 27). والتز بر این باور است که ساختار آنارشیک نظام بین‌الملل رفتار دولت‌ها را یکسان و شبیه به یکدیگر می‌سازد و تغییرهایی که در سطح واحدها ایجاد می‌شود، تغییری در قدرت تعیین‌کنندگی ساختار آنارشیک ندارد. منطقی بودن کنشگران نیز به این معنا است که ترجیح‌های بازیگران متأثر از عوامل بیرونی است و در چهارچوب یک نظم آنارشیک، بازیگران منطقی تنها نگران یک چیز هستند و آن بقایشان است (Waltz, 1979, p. 55). چنین مدل‌سازی منجر به یکنواختی ویژگی‌های دولت‌ها می‌شود. به‌عبارت‌دیگر، در یک نظام بین‌المللی مبتنی بر تنازع بقا عملاً جایی برای تقویت ایده همبستگی باقی نمی‌ماند زیرا دولت‌ها راهی جزء پیگیری بقاء خود حتی به ضرر دیگران ندارند. نئولیبرال‌ها نیز علی‌رغم برخی اختلاف‌های درونی همانند نواقعی‌گرایان رفتار دولت‌ها را متأثر از متغیرهای بیرونی دانسته و کنش بازیگران را متغییری وابسته به منفعت آنها تفسیر می‌کنند (رضایی و شریعتی، ۱۴۰۰، ص. ۳۴۱). در همین راستا رابرت کوهن استدلال می‌کند که بازیگران کنشگران منفعت‌جو و منطقی هستند. این کنشگران منفعت‌جو با انتظار دست یازیدن به تعامل، ممکن است به‌گونه‌ای عمل نمایند که گویی استانداردهای اخلاقی مشترک جود دارد، باین‌حال، در نهایت منافع آنها متأثر از عوامل برونزا سیستم بین‌الملل آنارشیک و نه عامل درونی هویت تعیین می‌گردد (Keohane, 1984, p. 284). در نهایت نظریه‌های مادی‌گرا / عقل‌گرا با تأکید بر مفهوم

منفعت، هویت را موضوعی غیراساسی می‌دانند که توجه به آن، با اصل صرفه‌جویانه بودن نظریه در تضاد است (Tamaki, 2010, p. 20).

پایان جنگ سرد و آغاز تعارض‌های هویتی باعث شد از یک‌سو نگاه ژئوکالچر با تمرکز بر بازیگران فروملی و فراملی در مطالعات بین‌المللی اهمیت یابد (متقی و معینی، ۱۴۰۰، ص. ۶۹۸) و از دیگرسو رویکردهای جایگزین از جمله سازه‌انگاری با به چالش کشیدن مفروض‌های جریان اصلی، ایده تحول در هویت و تأثیری که این تحول می‌تواند در درک بازیگران از چیستی منفعت ایفاء نمایند مورد توجه قرار گیرد. الکساندر ونت به‌عنوان یکی از متفکران جریان‌ساز رویکرد سازه‌انگاری، بر این نکته تأکید داشت که جنبه بین‌الذهانی و نه مادی ساختارها است که بر رفتار بازیگران تأثیر می‌گذارد. ساختارهای بین‌الذهانی بر پایه معانی جمعی شکل می‌گیرند و هویت بازیگران بر اساس مشارکت در این معانی جمعی تثبیت می‌شود. ونت هویت بازیگران را در چهارچوب فرهنگ حاکم بر نظام بین‌الملل جستجو می‌کند، هویتی که منافع و انتظارات کنشگر از خود و دیگری را در تعامل دوسویه تعیین می‌نماید (ونت، ۱۳۸۴، ص. ۴۱). از نظر او سه منطبق یا فرهنگ حاکم بر نظام بین‌الملل، سه هویت دشمن‌محور، رقیب‌محور و دوست‌محور در میان بازیگران را تشکیل می‌دهد. طبیعتاً اینکه یک بازیگر خود را دوست، رقیب یا دشمن دیگری تفسیر کند در نحوه رفتار با او اثر دارد. ونت توضیح می‌دهد که چگونه خود بر اساس برداشتی که از وضعیت دارد نشانه‌ای برای دیگری می‌فرستد و دیگری این نشانه را بر مبنای برداشت خویش از وضعیت تفسیر می‌کند و بر اساس این تفسیر علامتی به خود می‌دهد و خود به همین منوال پاسخ می‌دهد و در این تعامل است که هویت خود و دیگری به‌منزله دوست یا دشمن یا رقیب شکل می‌گیرد. تفاوت در هویت طبیعتاً تحول در منافع و رفتارهای کنشگران را نیز در پی خواهد داشت (مشیرزاده، ۱۳۸۴، ص. ۱۳۳).

در پایان این بخش شایان ذکر است، گرچه برداشتی که توسط رویکرد سازه‌انگاری از هویت ارائه شده به انگاره همبستگی منتج نمی‌شود، اما تا حدودی راه را برای طرح برداشت‌های بدیل از هویت بازیگران در نظریه‌پردازی روابط بین‌الملل می‌گشاید. نگاه بازاندیشانه، استدلال ثابت و منحصربه‌فرد قلمداد نمودن هویت خصمانه / رقابت‌جو و فردگرایی بازیگران عرصه بین‌المللی را که در مقابل انگاره همبستگی بین‌المللی قرار داشته تضعیف می‌نماید و ایده تحول در منافع بازیگران به تبع تحول در هویت را که بسیار راهگشا است، مطرح می‌سازد. ارائه روایت

انسان‌شناسانه مولانا به‌مثابه رویکردی بدیل از هویت که به‌جای فردیت بر وحدت و یگانگی هویت و به‌جای خصومت و رقابت بر دگر دوستی و عشق‌ورزی به دیگری تأکید دارد، می‌تواند به ارتقای همبستگی بین‌المللی کمک نماید.

۱-۲. حقوق مبتنی بر همبستگی

پایان جنگ جهانی دوم و کشتار میلیون‌ها انسان بی‌گناه، فرصت بی‌بدیلی را فراهم آورد تا احترام، صیانت و ارتقای حقوق بشر در کانون توجه قرار گیرد (Donnelly, 2013, p. 38). از ابتدا این پرسش مطرح بود که حقوق بشر تا چه میزان با انگاره همبستگی بین‌المللی تطابق دارد. برخی بر این باور بوده و هستند که حقوق بشر و همبستگی بین‌المللی از اساس تفاوت دارند. همبستگی بر مرتفع ساختن خواست دیگران تأکید دارد و نسبت به نیازها و آمال جمعی حساس است حتی اگر این دگردوستی به زیان منافع و حقوق فردی تمام شود، درحالی‌که حقوق بشر بر ادعاهای و منافع فرد در قبال دیگران تأکید می‌کند و نسبت به نیازها و خیر جمعی حساسیت چندانی ندارد (Brunkhorst, 2005, p. 55).

تأکید بر حقوق فردی موضوع کانونی ادبیات حقوق بشری است. در بیان فردی حق، حق‌های بشری استحقاق‌ها و ادعاهای فردی دانسته می‌شوند که عموماً در مقابل دولت مطرح می‌شوند. هر چند گسترش ادبیات حقوق بشری به‌ویژه در دهه‌های اخیر تا حدودی این دیدگاه را قابل پذیرش نموده که مرزهای سیاسی مانع مسئولیت و حساسیت همگانی دولت‌ها و سایر کنشگران بین‌المللی در قبال نقض حقوق بشر نیستند و در پاره‌ای از اوقات دخالت‌های بین‌المللی برای جلوگیری از نقض فاحش و اساسی حقوق بشر مجاز شمرده می‌شود (حسینی و دیگران، ۱۴۰۱، ص. ۲۶۵). با این حال تعمق در اسناد بنیادین حقوق بشری نشان می‌دهد که در عمل تکلیف اجرای حقوق فردی به‌صورت تعهدهای سلبی و یا ایجابی یک طرح ملی است و بر عهده دولت‌ها قرار گرفته است.

عمده تلاش‌های فلسفی برای موجه ساختن حق‌های فردی نیز در چهارچوب سنت نظری لیبرالیسم و با رجوع به ماهیت انسان صورت گرفته است. فلاسفه لیبرال به پیروی از اصحاب قرارداد اجتماعی و طرفداران نظریه حقوق طبیعی تلاش داشته‌اند حق‌های بشری را وجه تمایز انسان از سایر موجودها قلمداد نمایند که انسان به‌واسطه انسان بودن از آن بهره‌مند شده است. دفاع از خودمختاری انسان جایگاه قابل توجهی در این منظومه فکری ایفا کرده است. به این معنا، حق‌های

بشری لازمه خودمختاری انسان هستند و هر شخصی مشخصاً دولت، تعهدهای سلبی و ایجابی خود در قبال حقوق بشر را پاس ندارد خودمختاری انسان را زیر سؤال برده است. خودمختاری به این معنی است که انسان کرامت ذاتی دارد و غایتی فی نفسه محسوب می‌شود. از این نظر فرد بشری از منظر هستی‌شناختی بر جامعه، فرهنگ و روابط بشری تقدم، اولویت و برتری دارد. انسان به واسطه خودمختاری قادر خواهد بود، راه زندگی‌اش را شخصاً و فارغ از تعیین‌ها و اجبارهای بیرونی برگزیند و هیچ قدرت بیرونی نباید و شایستگی ندارد که فرد را از پیگیری آنچه که برای زندگی خود برگزیده و حیاتی دانسته محروم سازد (Griffin, 2008, p. 150).

انسانی که از منظر دانلی تنها در دوران نوین و در چهارچوب حقوق بشر کرامتش مورد احترام قرار گرفته و برخلاف دوران پیشانویین که بر حسب عضویت در یک گروه، طبقه، قومیت، جنسیت و نژاد خاص تعریف می‌شد فی نفسه و جدای از تمامی تعلقات جمعی و گروهی مبنای شناسایی حق‌های بشر قرار گرفته است (Donnelly, 1982, p. 305).

به هر حال، تأکید بر اصالت فرد و خودمختاری انتقادهایی را به همراه داشت که از آن جمله می‌توان به دیدگاه برخی متفکران جامعه‌گرا اشاره نمود. اجتماع‌گرایان تفسیر این رویکرد از فرد و نسبت آن با جامعه را دچار ایراد می‌دانند و تأکید می‌کنند که مفروض‌هایی از قبیل اینکه «هویت فردی در اثر نیروهای درونی شکل می‌گیرد نه نیروهای محیطی»، «فرد نخستین واحد سیاسی محسوب می‌شود و مقدم بر تشکیل اجتماع سیاسی است»، «هیچ‌کس بهتر از خود فرد نمی‌تواند بفهمد که چه چیزی درست یا غلط و چه چیزی به نفع و ضرر او است»، «انسان آزاد است تا تصمیم‌های زندگی خود را بگیرد خواه خوب یا به بد، خواه به سود یا ضرر»، «هویت انسان خارج از بستر سیاسی و تا حد زیادی مستقل از آن وجود داشته و دارد» و... با مشکل روبه‌رو است. اجتماع‌گرایان بر این باورند که فردیت و خودمختاری انسان در دل اجتماع تعریف می‌شود و رقم می‌خورد. از این‌رو هویت افراد جنبه اکتسابی دارد و از مجرای مشارکت اجتماعی حاصل می‌شود. اجتماع نقش مهمی در شکل‌گیری هویت فردی دارد و انتخاب‌های فردی اگرچه نه به‌طور کامل اما تا حد زیادی، تحت تأثیر روابط بشری و دیگر اعضای جامعه قرار دارد و فرد نمی‌تواند از سلطه و کنترلی که فرهنگش، میراثش و زیست‌محیطش بر او دارد رهایی یابد (انصاری، ۱۳۹۰، ص. ۲۷). این انتقادات در اهمیت‌یابی شکل دیگری از بیان حق مفید واقع شد که تحت عنوان حقوق همبستگی شناخته می‌شود.

کارل واساک که نقش قابل توجهی در نظریه‌پردازی در این حوزه را ایفاء نموده، بر این باور است که حقوق مبتنی بر همبستگی پاسخی گریزناپذیر به پدیده همبستگی متقابل جهانی است که نیازهای جدیدی را در پی داشته و حل آنها از ظرفیت و مقدورهای ملی فراترند (Vasak, 1977, p. 11).

شایان توجه است که حقوق مبتنی بر همبستگی گرچه به مرور مورد توجه قرار گرفتند و در برخی از اسناد حقوق بشری بین‌المللی و منطقه‌ای از جمله منشور آفریقای در رابطه با حقوق بشر و مردم، اعلامیه استکهلم ۱۹۷۲ میلادی، همایش سازمان ملل در رابطه با گردهمایی محیط زیست انسانی سازمان ملل، اعلامیه ۱۹۹۲ میلادی ریو در مورد محیط زیست و... ظهور و بروز یافتند و به تعبیری جامه قاعده به تن کردند اما همچنان در ابعاد مختلف محتوایی و نظری دچار ابهام و اختلافند. یکی از چالش‌های اساسی که حقوق مبتنی بر همبستگی با آن روبه‌رو است، فقدان یک مبنای نظری برای موجه ساختن این دسته از حقوق است. به دیگر سخن، همانطور که شناسایی و توسعه حقوق فردی زمانی ممکن شد که در ساحت اندیشه عصر نوین، انسان در نسبت با نیروهای بیرونی جامعه، نظم پادشاهی و نظم کلیسایی جایگاه مستقلى یافت و از موضع ابژه مطیع و مکلف خارج و به‌عنوان سوژه دارای حق معرفی گردید، به نظر می‌رسد حقوق همبستگی نیز بیش‌وپیش از هر چیز نیازمند ارائه روایتی جدید از انسان است که به‌جای تأکید بر اصالت فرد، بر تقدم و اصالت اشتراک‌های هویتی همه انسان‌ها متمرکز شود. نفع و تهدید بشر را نه به‌صورت منفرد بلکه در پیوند با سایر انسان‌ها ارزیابی نماید، سرنوشت و غایت همه انسان‌ها را نه یک تصمیم شخصی بلکه همبسته و درهم‌آمیخته بداند و نه صرفاً بر حق بلکه بر مسئولیت مشترک انسان‌ها نیز تأکید نماید. دغدغه‌هایی که انگاره همبستگی بین‌المللی بر آن اشاره دارد، رویکرد انسان‌شناسانه مولانا با اولویت‌بخشی بر وحدت و یگانگی ماهوی ابناء بشر و درهم‌آمیختن منافع و تکالیف افراد جامعه بشری در راستای هدفی مشترک می‌تواند یک بنیان فلسفی قابل توجه برای موجه ساختن حقوق مبتنی بر همبستگی و تقویت انگاره همبستگی در نظریه‌پردازی روابط بین‌الملل باشد. در ادامه به تشریح انسان‌شناسی مولانا و مدلول‌های آن برای ارتقاء انگاره همبستگی اشاره می‌نماییم.

۲. روایت انسان‌شناسانه مولانا

انسان‌شناسی مولوی با تأکید بر وحدت ارواح بشری به‌عنوان یک مبنای هویتی مشترک میان همه انسان‌ها آغاز می‌شود که در تضاد آشکار با رویکردی است که بر

اصالت فرد تأکید دارد. از نظر مولوی، انسان ماهیتی خداگونه دارد به این معنا که خداوند بشر را بر صورت خویش آفریده و از روح خود در آن دمیده است و همین امر مبنای اشتراک هویت و درهم آمیختگی سرنوشت و منفعت حقیقی بشری را فراهم ساخته است (چیتینگ، ۱۳۹۰، ص. ۲۹). او دو تصویر از انسان را در مقابل یکدیگر قرار می‌دهد. نخست، تصویر غیر اصیل از انسان با موضوعیت جسم و تن که نماد و نمود عالم خلق و طبیعت با مشخصه‌های مکان، زمان، علیت و کثرت است و تصویر دوم با موضوعیت روح و جان که نماد وحدت و همبستگی واقعی و بنیادین همه انسان‌ها با یکدیگر است و به عالم امر و فوق حس تعلق دارد. مولوی عمیقاً دل‌بسته تصویر اخیر از انسان است (عبدالحکیم، ۱۳۵۶، ص. ۳۰).

پس له الخلق و له الامرش بدان خلق صورت امر جان راکب بر آن راکب و مرکوب در فرمان شاه جسم بر درگاه و جان در بارگاه (۶/۷۸-۷۹)

در نظام فکری مولانا تمثیل‌های بسیاری را می‌توان یافت که بر تقدم و اصالت ساحت روحانی انسان تأکید دارد. تمثیل آفتاب و سایه‌های کنگره و قیاس نور خورشید و کثرت انوار از آن جمله است:

یک گهر بودیم همچون آفتاب بی‌گره بودیم و صافی همچو آب چون به‌صورت آمد آن نور سره شد عدد چون سایه‌های کنگره کنگره ویران کنی از منجیق تا رود فرق از میان این فریق (۱/۶۸۹-۶۸۶)

همچو آن یک نور خورشید سما صد بود نسبت به صحن خانه‌ها لیک یک باشد همه انوارشان چون که برگیری تو دیوار از میان (۴/۴۱۷-۴۱۶)

مولانا بر این باور است که اسارت انسان در گستره‌ای از تعلق‌های مادی و این جهانی مانع معرفت و وقوف یافتن به این هویت راستین، متعالی و وحدت‌بخش شده است و سبب شده انسان دل‌بسته و فریفته تصویری موهوم از خویش‌تن به‌عنوان یک موجود دارای شأنیت منفرد، منفصل و مستقل شده که تنها بر پایه درک محدود از منفعت فردی توجیه می‌شود. نتیجه این امر، گسست انسان‌ها از موطن و

سرچشمه مشترک خویش است. انسان منفرد به تعبیر مولوی چونان نی که از نیستان بریده شده و در آتش هجر و اشتیاق وصل می‌سوزد و تنها با کسب معرفت به گوهر جان و جستجوی عاشقانه آن که منوط به قربانی کردن هر گونه بت و بت‌واره درونی و بیرونی و فنا شدن هر گونه انانیت، نفسانیت و انفصالی ظاهری است امکان وصول حاصل می‌شود (زرین‌کوب، ۱۳۶۸، ص ۶۰).

مولانا تمام تلاش فکری خود را برای همراهی انسان در این مسیر صعب و ناهموار مصروف داشته و خوانشی از انسان آرمانی عاشق را تجویز می‌کند که در جستجوی حقیقت متعالی و ماهیت راستین برآمده و مشتاقانه آن را طلب می‌کند.

مثنوی ما دکان وحدت است غیر واحد هر چه بینی آن بت است
(۶/۱۵۲۸)

او بدون آنکه بخواهد به تمامه منکر وجود کثرت عالم شود تمایل دارد دائماً یگانگی و وحدت را در پس و پشت هر پدیده‌ای بنگرد. مراد از تکیه بر وحدت بیش‌وپیش از هر چیز این است که انسان نه برای خود و نه هیچ شیء و پدیده‌ای شأنیتی مستقل و خودمختار که ظاهراً از آن برخوردار است قائل نشود؛ بنابراین وحدت در دیدگاه مولوی ارتباط تنگاتنگی با فنا، نیستی و نفی هر گونه نفسانیت و انانیت دارد و در نظر انسان عاشقی که نتیجه این تأکید اصالت‌یابی وحدت همه انسان‌ها با یکدیگر است؛ بنابراین قدم اول در انسان‌شناسی مولانا اصالت دادن، تقدم بخشیدن و برتری دادن به وحدت، یگانگی و همبستگی بنیادین همه انسان‌ها در عالم امر است که همچون کنزی در زیر حجاب کثرت‌ها، انفصال‌ها و دورافتادگی‌ها مخفی مانده است. خوانش مولانا از ماهیت انسان در تضاد با تصویر فردگرا، مخاصمه جو و رقابت‌جو از ماهیت انسان در رویکردهای نظری روابط بین‌الملل قرار دارد. مولانا به‌جای تأکید بر روایت فردگرا و تمیزه از انسان بر یک هویت مشترک و همبسته از همه انسان‌ها اشاره دارد که مقدم و برتر از فردیت انسان است. این هویت همبسته از هر گونه خصومت و شرارت و بدطینتی میرا است و برعکس به خیرخواهی و عشق به دیگری که به تعبیری بخشی از ماهیت خود است طبیعی دارد. تأکید بر همبستگی و وحدت ارواح بشری می‌تواند مبنای توجیه حقوق و مسئولیت مشترکی قرار گیرد که انسان به‌واسطه هویت همبسته از آن بهره‌مند می‌شود. البته مولانا تأکید دارد که عدم شناخت هویت همبسته می‌تواند مبنای طبیعی انگاشتن خصومت، فردیت و اولویت‌بخشی به منفعت شخصی باشد.

۳. جدال میان دو ساحت مادی و روحانی

از منظر مولوی انسان در کشاکش مستمر دو ساحت مادی و روحانی قرار دارد که هر کدام از این ساحت‌ها، نگرش، کنش و ملزوم‌های متفاوتی را به همراه دارد. انسانی که در محبس ساحت مادی محبوس است، تنها در جهت منافع و مصالح فردی تصمیم می‌گیرد و رفتار می‌کند در حالی که انسان دلبسته به ساحت روحانی و قدسی از منفعت و مصلحت فردی گذر کرده دل در گرو خیر و منفعت دیگران دارد. مولوی در تشریح جدال حاکم بر ماهیت انسان می‌افزاید:

«آدمی مسکین که مرگب است از عقل و شهوت، نیمش فرشته است و نیمش حیوان، نیمش مار است و نیمش ماهی، ماهی‌اش سوی آب می‌کشانند و مارش سوی خاک، در کشاکش و جنگ است. مَنْ غَلَبَ عَقْلُهُ شَهْوَتُهُ فَهُوَ أَعْلَىٰ مِنَ الْمَلَائِكَةِ وَمَنْ غَلَبَ شَهْوَتُهُ عَقْلُهُ فَهُوَ أَدْنَىٰ مِنَ الْبُهَائِمِ» (مولوی، ۱۳۸۹، ص. ۱۲۹).

مولانا بی‌تردید ساحت روحانی انسان را بر ساحت مادی برتری داده و تلاش دارد انسان را قانع سازد که از تعینات ساحت مادی و تعلق‌های فردی فراتر رفته، بت‌های درونی و بیرونی را درهم بشکند تا روح واحد و گوهر جان را که اساس وحدت و همبستگی انسان‌ها است دریابد - همان گوهر وحدت‌بخشی که وجه تمایز انسان از سایر موجودها است و انسان را برتر از تمامی کائنات ساخته و او را مستحق پذیرش بار امانت الهی ساخته است (چیتینگ، ۱۳۹۰، ص. ۳۵).

ملک جسمت را چو بلقیس‌ای غبی ترک کن بهر سلیمان نبی
(۴/۷۶۴)

از نظر مولانا دلبستگی انسان به ساحت مادی و نادیده انگاشتن گوهر جان به سبب جهل او نسبت به ماهیت حقیقی و جایگاه والايش در عالم علیین است:

هر که را گلشن بود بزم و وطن کی خورد او باده اندر گولخن
جای روح پاک علیین بود کرم باشد کش وطن سرگین بود
(۳۵۹۴-۳۵۹۳/۵)

او براین باور است که اگر انسان جایگاه خود را دریافته اما همچنان دلبسته ساحت مادی و تعلقات فردی بماند ارزان فروشی کرده است.

تاج کرمناست بر فـرق سرت طـوق اعطاک آویز برت
 جوهر است انسان و چرخ او را غرض جملـه فرع و پایه‌اند و او غرض
 ای غلامت عقل و تدبیرات و هوش چون چینی خویش را ارزان فروش؟
 (۳۵۷۰-۳۵۷۱/۵)

زیرا قوام و اساس انسانیت او بر ساحت قدسی استوار است :

«آخر، تو به این تن چه نظر می‌کنی؟ تو را به این تن چه تعلق است؟ تو قیامی بی‌این، و همواره بی‌اینی. اگر شب است پروای تن نداری و اگر روز است، مشغولی به کارها، هرگز با تن نیستی. اکنون چه می‌لرزی بر این تن؟ چون یک ساعت با وی نیستی، جای‌های دیگری، تو کجا و تن کجا؟ أنت فی وادِ و آنا فی وادِ. این تن مغلطه‌ای عظیم است. پندارد که او مرد، او نیز مرد. هی! تو چه تعلق داری به تن؟ این چشم‌بندی عظیم است» (مولوی، ۱۳۸۹، ص. ۳۴۰).

مولانا معتقد است که یک نوع اشتیاقی درونی در انسان برای بازگشت به منشأ خود و فرارفتن از ساحت مادی وجود دارد (فروزانفر، ۱۳۷۶، ص. ۴۵). قیاس میان انسان مطرود و منفرد به نی بریده شده از نیستان که مکرراً در آثار مولوی مورد تأکید قرار گرفته مؤید وجود این احساس درونی است.

دو دهان داریم گویا همچو نی یک دهان پنهانست در لب‌های وی
 یک دهان نالان شده سوی شما های هویی درفکننده در هوا
 لیک داند هر که را او منظر است که فغان این سری هم زآن سر است
 دمدمه این نای از دم‌های اوست های و هوی روح از هیهای اوست
 (۲۰۰۲-۲۰۰۵/۶)

در داستان طوطی و بازرگان نیز طوطی محبوس در قفس در حقیقت مرغ جان است که در قفس تعلقات و تعینات ساحت مادی زندانی شده و از مؤطن اصلی خویش دور افتاده است و این فراغ و هجر تا آنجا ادامه می‌یابد که با گذر و فنا شدن از خود امکان رهایی حاصل شود (زرین‌کوب، ۱۳۸۶، ص. ۵۰).

در تبیین ملزوم‌های دو ساحت انسان، مولانا به دوگانه عقل جزوی در مقابل عقل کلی و عشق اشاره می‌کند که اولی به تثبیت ساحت مادی و تعلق‌های فردی منتج می‌شود و دومی در مسیر نیل به ساحت قدسی بشری عمل می‌کند. از نظر مولوی آگاهی و معرفت مبنای مطالبه مشتاقانه یا عشق است که قوام‌بخش زیست جمعی

است و همبستگی و همدلی انسان‌ها را در پی دارد. به این ترتیب عقل جزوی انسان را به تعلقات مادی و منافع و مصالح فردی مشغول می‌سازد و مانع حرکت جستجوگر راه حقیقت است. این شکل عقل، مصلحت‌بین است و نسبت به هر تصمیم و کنشی در جهت بازگشت به هویت مشترک دچار شک و تردید است.

مولانا با بهره‌گیری از تمثیل، عقل جزوی را به «زاغ» و عقل کل را به «مازاغ» تشبیه می‌کند که اولی انسان را به گورستان و دومی انسان را به باغ حقیقت و جوار حق راهبری می‌کند.

عقل مازاغ است نور خاصگان عقل زاغ استاد گور مردگان
جان که او دنباله زاغان پرد زاغ او را سوی گورستان برد
هین مرو اندر پی نفست چو زاغ کو به گورستان برد نه سوی باغ
گر روی، رو در پی عنق‌ای دل سوی قاف و مسجد اقصای دل

(۴/۱۳۱۳-۱۳۱۰)

مولانا یکی از انتقادهایی که به عقل جزوی دارد به اصطلاح «آخوربینی» است که به واسطه آن انسان بدون توجه به مبدأ و مقصد و سرنوشت متعالی خود تنها بر زیست منفصل و در مکان و زمان خاص نظر دارد درحالی‌که عقل کل آخربین است و به غایت و هدف زیست بشری توجه دارد.

هر که آخربین‌تر او مسعودتر هر که آخوربین‌تر او مطرودتر

(۴/۱۶۱۳)

کسب معرفت مقدمه عشق است که مولانا آن را معرفت همراه با طلب می‌داند. باید توجه داشت که هر طلب و خواستنی را نمی‌توان عشق نامید بلکه آن طلبی عشق است که: اولاً، نتیجه درک و معرفت به گوهر جان باشد و ثانیاً، معطوف و موصوف معشوق مد نظر مولوی باشد (جعفری‌تبار، ۱۳۹۶، ص. ۱۹).

عشق آن زنده‌گزين کو باقیست کز شراب جان‌فزایست ساقیست

(۱/۲۱۹)

عشقی که با مصلحت‌بینی، منفعت‌جویی، خودپرستی و خودنگری سر عناد دارد، از مطالبه همه چیز برای خود فراتر رفته و دگرخواه می‌شود؛ زیرا افروختن چراغ عشق مستلزم سوختن خود و تمامی ماسواء خدا است. سوختنی که به ظاهر گرچه با رنج همراه است اما سراسر خوشی و روشنایی است.

لیک شمع عشق چون آن شمع نیست روشن اندر روشن اندر روشن نیست
او به عکس شمع‌های آتشی است می‌نماید آتش و جمله خوشیست
(۳/۳۹۲۱-۳۹۲۰)

و انسان را به عالی‌ترین مرتبه وجودی می‌رساند. مولانا با ارائه روایت تکاملی از انسان تلاش دارد که نشان دهد انسان ظرفیت دستیابی به عالی‌ترین مرتبه وجود را دارد. انسانی که در همبستگی و وحدت با سایر هم‌نوعان هم‌جوار و همنشین خداوند به‌عنوان حقیقت مطلق بوده است ظرفیت بازجستن آن وحدت و همبستگی مقدس را دارد و می‌تواند به مدد عشق و با مرگ نفسانیت و انانیتش مجدداً گوهر جان را دریابد و از آنجا به مراتبی رود که در وهم نمی‌گنجد.

آمده اول به اقلیم جماد وز جمادی در نباتی اوفتاد
سال‌ها اندر نباتی عمر کرد وز جمادی یاد ناورد از نبرد
وز نباتی چون به حیوانی فتاد نامدش حال نباتی هیچ یاد
(۴/۳۶۳۷-۳۶۳۹)

باز از حیوان سوی انسانیش می‌کشید آن خالق که دانش
هم‌چنین اقلیم تا اقلیم رفت تا شد اکنون عاقل و دانا و زفت
عقل‌های اولینش یاد نیست هم ازین عقلش تحول کردنیست
تا رهد زین عقل پر حرص و طلب صد هزاران عقل بیند بوالعجب
(۴/۳۶۴۵-۳۶۴۹)

از نظر مولانا چون انسان نظر در غایت دارد عشق وصول به منبع وحی و اتحاد با معشوق تحمل هر رنجی را برای او پذیرا می‌سازد.

دم به دم در سوز بریان می‌شوم هر چه بادا باد آنجا می‌روم
گرچه دل چون سنگ خارا می‌کند جان من عزم بخارا می‌کند
مسکن یار است و شهر شاه من پیش عاشق این بود حب وطن
(۳/۳۸۰۷-۳۸۰۵)

بنابراین قدم دوم در انسان‌شناسی مولانا تأکید بر ضرورت گذر از خود و منفعت فردی است که به‌وسیله عقل جزوی و محاسبه‌گر مزین شده است. این مهم زمانی

حاصل می‌شود که انسان به مبدأ مشترک و هویت وحدت‌بخش معترف شود و آن را مشتاقانه طلب کند. روایت مولانا از ماهیت انسان، بازاندیشی در منفعت را در پی دارد. از نظر مولانا اگر انسان به هویت همبسته آگاهی یابد پیگیری منفعت فردی در غالب ارزیابی‌های مبتنی بر هزینه و فایده عقل جزیی، ارزش و اهمیت خود را از دست می‌دهد. تعمیم این دیدگاه به نظریه‌های بین‌المللی می‌تواند از شدت و حدت تلاش بازیگران برای انباشت قدرت و رقابت در کسب منفعت که جدی‌ترین مانع طرح انگاره همبستگی است، بکاهد. بازاندیشی مولانا در هویت بازیگران، دگردیسی در تعریف بازیگران از منفعت را در پی دارد. تعریفی جدید که می‌تواند مبنای توجیه و پیگیری حقوق و تکالیفی باشد که نیازمند همراهی و مسئولیت‌پذیری همگانی است.

۴. مدارا با دیگری، دگرخواهی و مسئولیت‌پذیری

اصالت‌بخشی به ساحت قدسی و ترسیم منفعت و غایت مشترک، سرنوشت انسان‌ها را به‌عنوان موجودهای ممنوع به یکدیگر گره می‌زند و مسئولیت و تکالیفی را برای انسان در پی دارد. مولانا زمانی که از عینک یک انسان عاشق به زیست جمعی می‌نگرد یک اجتماع منسجم، هماهنگ و همبسته را به تصویر می‌کشد که از هر گونه تعارض، تضاد و خشونت به دور است و عشق اساس پیوند جمعی است؛ زیرا هر آنچه رنگ و بوی کثرت و جدایی دارد فرع بر وحدت و اشتراک در هویت است. به‌همین دلیل، مولانا وجود نیک و بد و کفر و ایمان و همچنین کثرت آراء و عقاید را تقدیر ظاهری عالم می‌داند و تلاش دارد بر خوردی مداراجویانه با تفاوت‌ها داشته باشد.

گفت مخفی داشتست آن را خرد تا بود غیب این جهان را نیک و بد
زانک گر پیدا شدی اشکال فکر کافر و مؤمن نگفتی جز که ذکر
پس عیان بودی نه غیبای شاه دین نقش دین و کفر بودی بر جبین
(۱۰۶۵-۲/۱۰۶۷)

در دیدگاه مولانا اضداد زاده زاویه دید ما هستند و اگر ما از حصار این نگرش‌ها رها شویم و مبانی مشترک بشری را دریابیم نزاع و درگیری موضوعیت خود را از دست خواهد داد.

چون که بی رنگی اسیر رنگ شد موسی با موسی در جنگ شد
گر به بی‌رنگی رسی کان داشتی موسی و فرعون داشتند آشتی
(۲۴۶۸-۱/۲۴۶۷)

و مرزبندهای اعتقادی، زبانی، قومی، ملی و... که غالباً مبنای تعارض قرار گرفته کم‌رنگ و کم‌اهمیت شده و همبستگی واقعی میان ابناء بشری حاصل می‌شود.

هم زبانی خویشی و پیوندی است مرد با نامحرمان چون بندی است
 ای بسا هندو و تُرک هم‌زبان ای بسا دو تُرک چون بیگانگان
 پس زبان محرمی خود دیگر است هم‌دلی از هم‌زبانی بهتر است
 غیر نطق و غیر ایما و سِجِل صد هزاران ترجمان خیزد ز دل
 (۱/۱۲۰۵-۱۲۰۸)

از نظر مولانا کسی که به کرامت و ساحت قدسی انسان آگاهی یافته و تکثر و تعدد برداشت‌ها و دیدگاه‌ها که فرع بر هویت همبسته است را می‌پذیرد و تفاوت در زبان و روش و منش آدمیان را واقعیتی غیرقابل انکار می‌داند به دیگران سخت‌گیری نمی‌کند و برای پیشبرد عقاید خود راه جبر و خشونت و زور و فشار را نمی‌پسندند و در برخورد با عقاید دیگران مهربانی و مدارا نشان می‌دهد (موحد، ۱۳۸۲، ص. ۲۸).

اگر مر تو را صلح آهنگ نیست مرا با تو ای جان سر جنگ نیست
 تو در جنگ آیی روم من به صلح خدای جهان را جهان تنگ نیست
 جهان‌نیست جنگ و جهان‌نیست صلح جهان معانی به فرسنگ نیست
 هم آب و هم آتش برادر بدند بین اصل هر دو بجز سنگ نیست
 که بی این دو عالم ندارد نظام اگر روم خوبست بی‌زنگ نیست
 مرا عقل صد بار پیغام داد خمش کن که فخرست آن ننگ نیست
 (غزلیات شمس/۵۲۴۷-۵۲۵۲)

و برای همین جنگ و نزاع را میان خلق بی‌معنا و پوچ می‌داند و آن را به بازی بچگانه مقایسه می‌کند.

جنگ خلقان همچو جنگ کودکان جمله بی‌معنی و بی‌مغز و مهان
 جمله با شمشیر چوبین جنگشان جمله در لاینفعی آهنگشان

(۱/۳۴۳۵-۳۴۳۶)

از نظر مولوی پیوستگی انسان‌ها تا آنجا ادامه می‌یابد که می‌توان از درهم‌آمیختگی سرنوشت و غایت انسان‌ها در جامعه یاد کرد. غایتی که فرد باید با همراهی سایر هم‌نوعان آن را طی کند تا از عالم تفرقه بیرون آید و در مسیر وحدت

حرکت کند و این مهم از رهگذر عشق حاصل می‌شود.

از نظر مولوی عشق قوام‌بخش زیست جمعی است و منشأ و مبدأ بسیاری از فضیلت‌ها است. یکی از این فضیلت‌ها که مورد توجه قرار گرفته، فضیلت دوستی و دگرخواهی است که از عوامل پایداری و سرزندگی اجتماع‌های بشری دانسته شده است. از نظر مولوی، دوستی حقیقی آن است که فرد بدون طمع حاجتی و یا امید منفعتی با هم نوعان خود دوستی ورزد. به دیگر سخن دوستی حقیقی آن است که از رستگاه فضیلت سرچشمه گرفته باشد نه از منفعت. اگر انسان بدون طمع حاجتی یا امید منفعتی با هم‌نوعان خود دوستی ورزید به یقین نگران محرومی و مظلومی بشر خواهد بود. به همین دلیل است که مولانا در آثار خود همیشه انسان‌ها را به محبت کردن دعوت می‌کند. محبتی که از ادراک، فهم و علم کامل و شناخت مبدأ مشترک بشری سرچشمه می‌گیرد:

از محبت تلخ‌ها شیرین شود	از محبت مس‌ها زرین شود
از محبت دردها صافی شود	از محبت دردها شافی شود
از محبت مرده زنده می‌کنند	از محبت شاه بنده می‌کنند
این محبت هم نتیجه‌ی دانش است	کی گزافه بر چنین تختی نشست

(۲/۱۵۲۹-۱۵۳۲)

و به احسان و خیرخواهی نسبت به دیگران که موجب استحکام ارتباط قلبی و معنوی است منتج می‌شود.

ور نگردد دوست کینش کم شود	ز آن که احسان کینه را مرهم شود
بس فواید هست غیر این و لیک	از درازی خایفم ای یار نیک
حاصل این آمد که یار جمع باش	همچو بتگر از حجر یاری تراش
ز آن که انبوهی و جمع کاروان	ره زنان را بشکند پشت و سنان

(۲/۲۱۵۷-۲۱۵۴)

فضیلتی که نه تنها در حیات بلکه پس از مرگ انسان نیز اثر آن باقی خواهد ماند.

مُحسنان مردند و احسان‌ها بماند	ای خُنک آن را که این مرکب براند
گفت پیغمبر: خنک آن را که او	شد ز دنیا، ماند از او فعلِ نکو

(۴/۱۲۰۱-۱۲۰۲)

و مایه آرامش و رضایتِ خاطر نیکی‌کننده را فراهم خواهد آورد.

خیر کن با خلق بهر ایزدت یا برای راحتِ جانِ خودت
تا همواره دوست بینی در نظر در دلت ناید ز کین ناخوش صور
(۱۹۸۰-۴/۱۹۷۹)

شناسایی هویت مشترک و ارائه درک جدید از منفعت، دگرذیسی در هنجارهای رفتاری در قبال دیگری را نیز به همراه خواهد داشت. از نظر مولانا، دستیابی به سعادت حقیقی که همان بازجستن هویت مشترک انسانی است یک مسیر یک‌طرفه نیست که فرد بتواند به تنهایی و بی تفاوت نسبت به سرنوشت سایر هموعان به آن دست یابد بلکه یک مسیر جمعی است که در کنار دیگر هموعان قابل دستیابی است. این دیدگاه در پی تقویت دوستی، احسان، نیکوکاری میان انسان‌ها است و بر این باور است که این امر به شکل بهتری می‌تواند از حیات بشری صیانت کند. این آموزه که بر مسئولیت اجتماعی انسان در قبال خیر و سعادت دیگری تأکید دارد می‌تواند قدمی محکم در جهت تقویت انگاره همبستگی بین‌المللی به حساب آید. تعمیم این آموزه مولانا به عرصه بین‌المللی، می‌تواند مبنای شکل‌گیری یک جنبش تکلیف بین‌المللی برای مواجهه با تهدیدات عامی باشد که حیات بشر را در معرض تهدید قرار داده و رویایی با آنها از طریق طرح‌های شخصی و ملی امکان‌پذیر نیست.

نتیجه‌گیری

جامعه بشری با بحران‌ها و چالش‌های جهانی روبه‌رو است. گسترش جنگ، خشونت و افراط‌گرایی، تبعیض و شکاف فزاینده در سطح توسعه اقتصادی کشورهای شمال و جنوب، بحران‌های زیست‌محیطی و تغییرهای اقلیمی و... تهدیدهایی جهانی محسوب می‌شوند که حیات بشری را با چالش روبه‌رو ساخته‌اند. مواجهه با این چالش‌ها در سطحی فردی و ملی امکان‌پذیر نیست و نیازمند تقویت انگاره همبستگی است. طرح ایده برساخته بودن هویت در بستر نظریه‌های روابط بین‌المللی و شناسایی و تأکید بر حقوق مبتنی بر همبستگی در چهارچوب ادبیات حقوق بشری از جمله ابداع‌های نظری راهگشا اما ناکافی برای تقویت انگاره همبستگی محسوب می‌شوند. ایده برساخته بودن هویت که عمدتاً توسط متفکران سازه‌انگاری مطرح می‌شود، از این سو با به چالش کشیدن طبیعی قلمداد نمودن روایت خصمانه، رقابت‌جویانه و فردگرا از ماهیت انسان در رویکردهای جاری روابط بین‌الملل، راه را برای طرح روایت‌های جایگزین از ماهیت انسان می‌گشاید و

از دیگر سو، با رد تقدمبخشی منفعت بر هویت، ایده امکان دیگردیدی در درک بازیگران از منفعت به واسطه تحول در هویت را مطرح می‌سازد. این ایده می‌تواند استدلال انگاره همبستگی مبنی بر ضرورت توجه به خیر جمعی، دگردوستی، حساسیت نسبت به آمال جمعی حتی به زیان منافع و حقوق فردی را که بر اساس رویکردهای نظری جاری روابط بین‌الملل دور از ذهن به نظر می‌رسد، موجه‌تر نماید و از این نظر راهگشا است. اما ناکافی بودن بدان معنا است که این تلاش نظری تنها برای ارائه یک نگاه سلبی به هویت خصمانه، رقابت جو و فردگرا از بازیگران به کار می‌آید و وجه ایجابی برای تقویت انگاره همبستگی ارائه نمی‌دهد. به نظر می‌رسد ارتقای همبستگی نیازمند ارائه روایتی جدید از انسان است که بر کلیت جامعه بشری، اشتراک هویتی و یگانگی انسان‌ها به جای فردیت تأکید نماید. ایده حقوق مبتنی بر همبستگی نیز درصدد تقلیل تمرکز بر فرد و ترغیب همه‌کنشگران بین‌المللی برای مشارکت در تحقق این دسته از حقوق است، اما در قیاس با حقوق فردی نتوانسته یک مبنای نظری جایگزین برای موجه ساختن این دسته از حقوق ارائه نماید. به این معنا که اگر خودمختاری انسان مبنای موجه ساختن حقوق فردی است، به نظر می‌رسد موجه ساختن حقوق مبتنی بر همبستگی نیز نیازمند ارائه یک روایت جدید از انسان است که به جای فرد بر تقدم وحدت و یگانگی هویت ابناء بشر تأکید نماید. ارائه روایت انسان‌شناسانه مولانا به مثابه یک رویکرد بدیل از هویت می‌تواند به ارتقای همبستگی بین‌المللی کمک نماید. قدم اول در انسان‌شناسی مولانا اصالت دادن، تقدم بخشیدن و برتری دادن به وحدت، یگانگی و همبستگی بنیادین ارواح انسانی است. این خوانش مولانا از ماهیت انسان در تضاد با تصویر فردگرا، مخاصمه‌جو و رقابت‌جو از ماهیت انسان در رویکردهای نظری روابط بین‌الملل قرار دارد. بازاندیشی در هویت، دگردیسی در منفعت را نیز در پی دارد. از نظر مولانا اگر انسان به هویت همبسته آگاهی یابد پیگیری منفعت فردی در قالب ارزیابی‌های مبتنی بر هزینه و فایده عقل جزئی، ارزش و اهمیت خود را از دست می‌دهد. تعمیم این دیدگاه به صحنه بین‌المللی می‌تواند از شدت و وحدت تلاش بازیگران برای انباشت قدرت و رقابت در کسب منفعت که مانع طرح انگاره همبستگی محسوب می‌شود، بکاهد. تعریفی جدید که می‌تواند مبنای توجیه و پیگیری حقوق و تکالیفی باشد که نیازمند همراهی و مسئولیت‌پذیری همگانی است. در نهایت شناسایی هویت مشترک و ارائه درک جدید از منفعت در اندیشه مولانا، به شناسایی هنجارهای رفتاری چون همدلی، مسئولیت‌پذیری در قبال دیگری، دوستی، احسان، نیکوکاری و پذیرش و تساهل نسبت به تفاوت‌های ظاهری و غیراصیل در میان انسان‌ها، منتج می‌شود که در راستای انگاره همبستگی بین‌المللی قرار دارند.

فهرست منابع

- انصاری، باقر (۱۳۹۰). مبانی حقوق همبستگی. *فصلنامه مطالعات حقوق خصوصی*، ۴۱ (۴)، ۲۱-۴۰.
- جعفری تبار، حسن (۱۳۹۶). معقولی و معشوقی در باب عقل و عشق نزد مولانا. *نشریه جستارهای ادبی*، ۱۰ (۱)، ۹-۲۲. قابل دسترسی در: http://literary.iau.tnb.ac.ir/article_666075.html
- چیتینگ، ویلیام (۱۳۹۰). *اصول و مبانی عرفان مولوی*. ترجمه جلیل پروین، تهران: انتشارات حکمت.
- حسینی، لطیفه؛ سادات حسینی، نرگس؛ حسینمردی، محمدحسین و عصمتی، زینب (۱۴۰۱). مسئولیت حمایت و استیلای طالبان بر افغانستان در پرتو دیالکتیک هنجارهای حقوق بشری. *فصلنامه روابط خارجی*، ۱۴ (۴)، ۲۵۵-۲۷۳.
- رضایی، نیما و شریعتی، مجتبی (۱۴۰۰). ظرفیت‌سنجی شکل‌گیری رژیم امنیتی مبتنی بر «چانه‌زنی نهادی» در مذاکرات جمهوری اسلامی ایران و عربستان سعودی. *فصلنامه روابط خارجی*، ۱۳ (۲)، ۳۳۷-۳۷۰.
- زرین کوب، عبدالحسین (۱۳۸۶). *سرنی، نقد و شرحی تحلیلی و تطبیقی بر مثنوی*. جلد اول، تهران: انتشارات علمی.
- عبدالحکیم، خلیفه (۱۳۵۶). *عرفان مولوی*. ترجمه احمد محمدی و احمد میرعلایی، تهران: انتشارات شرکت سهامی کتاب‌های جیبی.
- فروزانفر، بدیع‌الزمان (۱۳۷۶). *زندگی مولانا جلال‌الدین محمد مشهور به مولوی*. تهران: نشر زوار.
- ماکیاولی، نیکولو (۱۳۷۷). *گفتارها*. ترجمه محمدحسن لطیفی، تهران: خوارزمی.
- مجیدی، محمدرضا و عظیمی اعتمادی، محسن (۱۳۹۳). دیدگاه‌های نظری درباره نقش هویت در سیاسی. *فصلنامه سیاست*، ۴۵ (۱)، ۲۰۹-۲۲۷.
- مشیرزاده، حمیرا (۱۳۸۴). *تحول در نظریه‌های روابط بین‌الملل*. تهران: انتشارات سمت.
- متقی، ابراهیم و معینی، امین (۱۴۰۰). هویت‌گرایی و نظم منطقه‌ای خاورمیانه. *فصلنامه روابط خارجی*، ۱۳ (۴)، ۶۹۵-۷۱۴.
- موحد، محمدعلی (۱۳۸۲). نیازهای وجودی انسان معاصر و انعکاس آن در کلام مولانا. *مجله بخارا*، ۳۳ و ۳۴، ۲۸-۳۵. قابل دسترسی در: <http://ensani.ir/fa/article/194148.html>

- مولوی، جلال‌الدین محمد (۱۳۹۶). *کلیات شمس تبریزی*. تصحیح بدیع‌الزمان فروزانفر، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- مولوی، جلال‌الدین محمد (۱۳۸۹). *فیه ما فیه*. تصحیح بدیع‌الزمان فروزانفر، تهران: انتشارات بهزاد.
- مولوی، جلال‌الدین محمد (۱۳۶۹). *مثنوی معنوی*. تصحیح رینولد نیکلسون، تهران: انتشارات سپهر.
- مورگنتا، هانس جی (۱۳۷۴). *سیاست میان ملت‌ها*. ترجمه حمیرا مشیرزاده، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
- هابز، توماس (۱۳۸۴). *لویاتان*. ترجمه حسین بشیریه، تهران: نشر نی.
- ونت، الکساندر (۱۳۸۴). *نظریه اجتماعی سیاست بین‌الملل*. ترجمه حمیرا مشیرزاده، تهران: انتشارات دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی. (نشر اصلی ۱۹۹۹)

- Donnelly, Jack (2013). *Universal Human Rights in Theory and Practice*. New York: Cornell University Press. <https://doi.org/10.7591/9780801467493>.
- Donnelly, Jack (1982). Human rights and human dignity: An analytic critique of non-Western conceptions of human rights. *American Political Science Review*, 76(2), 303-316. <https://doi.org/10.2307/1961111>
- Griffin, James (2008). *On Human Rights*. London and New York: Oxford University Press.
- Hasenclever, Andreas; Meyer, Peter & Rittberger, Volker (1997). *Theories of International Regimes*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Kekes, John (1997). *Against Liberalism*. USA, Cornell University Press.
- Keohane, Robert (1984). *After Hegemony: Cooperation and Discord in the World Political Economy*. Princeton: Princeton University Press.
- Tamaki, Taku (2010). *Identity Theorizing in International Relations Theories*. In *Deconstructing Japan's Image of South Korea: Identity in Foreign Policy* (pp. 15-31). New York: Palgrave Macmillan US.
- Vasak, Karel (1977). *A 30-Year Struggle: The Sustained Effort to Give Force of Law to the Universal Declaration of Human Rights*. UNESCO Courier.
- Waldron, Jeremy (1987). *Nonsense upon stilts: Bentham, Burke, and Marx on the rights of man*. London: Routledge.
- Waltz, Kenneth (1979). *Theory of International Politics*. New York: Random House.